**شرایط اضطراری تئاتر در زمان کرونا ویروس**

**دیوید کارناوالی**

**ترجمه:ابراهیم ابراهیمی**

**در این دوره از رکود اجباری در فعالیت های بشری ، ما همچنان می گویم که فرهنگ و بلاخص تئاتر نباید بمیرد .برای این منظور نیز ظاهرا ، متخصصان تئاتر دست به اسلحه برده اند ، تا تحت تأثیر آرمانهای والایشان برای انتشار "روح هنر" به افرادی که در خانه هایشان محبوس شده اند - و ظاهراً تشنه‌ی تئاتر هستند - کمک کنند ودر تلاشند که راهی برای نجات این فصل پر فراز و نشیب بیابند. ما می توانیم کارهای زیادی را بصورت آنلاین انجام دهیم ، در وبسایتها و رسانه های مجازی ، نویسندگان به نوشتن خود ادامه می دهند ، کارگردان ها کارگردانی می کنند و بازیگران نیز مشغول بازی کردن هستند. به عبارت دیگر ، ما هرگز دست از خلاقیت و ابداع دوباره در کارمان بر نخواهیم داشت.ما هرگز در ایجاد تغییر و تحول در خلاقیت و مهارتمان متوقف نخواهیم شد. از طرف دیگر ، هیچ مشکلی برای بحث در مورد روشها ، و همچنین در مورد معنای ابداعات جدید در این حرفه وجود ندارد. در آینده‌ای نزدیک برای مدتی مورد حمله ی مونولوگ ها و طرح هایی قرار خواهیم گرفتیم که از بدبختی انزوایمان خبر می دهند ، به زودی در متونی در مورد پاندمی و پایان جهانی که آنجا را می‌شناختیم غرق خواهیم شد.**

**ما به زودی نمایش های پسا اکسپرسیونیستی را در مورد فریاد افردی کار خواهیم کرد که از درد و رنج خود بیگانگانیشان دیوانه شده و زار می‌زنند و در نهایت نظریه پردازان از تئاتر پسا آخرالزمانی سخن خواهند گفت. (اعتراف می کنم که در واقعیت ما قبل از آنها در این موردصحبت می کنیم). اگر چنین دیدگاه هایی نسبت به بحران وجود داشته باشند ، به نظر من روشن است که فرهنگ به طور کلی و به ویژه تئاتر به سیستم های انگل جهان واقعی تنزل خواهند یافت.و این ، ظاهراً ، از توانایی استعاره ای اثار به شدت خواهد کاست : بایدکمی از موقعیت فعلی فاصله بگیریم تا از جریان حوادث دور نشویم و به این ترتیب بتوانیم جهتی را برا رهبری کردن مسیری که حوادث در پیش گرفته اند بدست آوریم.**

**بدون اینکه بخواهیم از اصل عاشقانه قدیمی «هنرمند - پیامبر»فاصله بگیریم ، باید از خود بپرسیم که آیا مسئولیت ما در قبال جامعه نباید تفسیر حال باشد تا آینده را آماده کند؟ تئاتر نباید مانند انگل بخاطر مکیدن خون اخبار و بهره برداری از حالت های آن ، دوباره موضوع ویروس را از هر نظر ویرایش کند، وبه شکستن بیشتر روحیه‌ی افرادی که قبلاً به دلیل محصور شدن دچار افسردگی شده اند، بپردازد.تئاتر نباید که روحیه‌ی افسرده‌ی مردم را بشکند حتی اگر که قبلا اغلب این کار را انجام می‌داد.آیا این وقفه اجباری نمی تواند فرصتی مناسب برای متوقف کردن بعضی ایده‌ها و بازاندیشی به جای تولید و برای بی‌اثر کردن ،گزاره‌های پارا تئاتری با کیفیت مشکوک باشد؟**

**در حال حاضر مردم به انواع فراورده‌های تکنولوژی که توسط Netflix ، HBO و Amazon Prime و برای نمایشگرهای کوچک ساخته شده‌اند ، در خانه‌هایشان دسترسی دارند ، اما این صفحات نمایشی کوچک را هیچ تئاتری نمی‌تواند هضم کند.کتابهای صوتی درامهای رادیوی و کتاب‌خواندن به کلی چیزهایی هستند که با نفس تئاتر متفاوت هستند.به نظر من فراتر از کنجکاوی که یک مونولوگ می تواند در لایوهای اینستاگرامی برانگیزد، یا مستندهای که ارزش یک نمایش زیبا را حفظ می کنند تفاوتهای بسیاری با مسئله‌ی تئاتر وجود دارد در کل من می‌گویم تئاتر چیز دیگری است. بین یک نمایشنامه نویسی که به ویروس شخصیت می‌دهد و به آن جان می‌بخشد ، بازیگری که با اسکایپ مونولوگی را اجرا می کند و همسایه من که با یک رادیاتور سیار که آن را با خز پوشانده است و در خیابان پایینی پیاده‌روی می‌کند هیچ تفاوتی وجود ندارد.به نظر من تئاتر در جایگاه دیگری قرار دارد.**

**دوره ای که ما اکنون در آن زندگی می کنیم شاید مناسب ترین دوره‌ای باشد برای پرسیدن این سوال که کدام تئاتر می تواند به این جامعه خدمت کند؟**

**از آنجایی که ، رک و پوست کنده دارم حرف می‌زنم باید بگویم که ، من فکر می کنم تئاتر یکی از معدود مواردی است که تقریباً هیچ کس خلا آن را احساس نمی‌کند؛ برخلاف لیگ قهرمانان ، نوشیدن چند فنجان قهوه با دوستان و دستمال کاغذی توالت ، که که کمبود همه‌ی اینها باعث به وجود آمدن یک خلا بزرگ در قلب ، معده و .... ما می‌شوند. سوالی که اینجا من به آن خواهم پرداخت اینست که : تئاتر برای بازپس‌گیری جایگاهش ، نه تنها در ذهن ما ، بلکه در صورت امکان در احشا و امعاء ما نیز چه کاری می تواند انجام دهد؟**

**همه بر این باورند که فرهنگ ما را نجات می دهد ، اما تقریبا هیچ کس توضیح نمی دهد که چگونه این کار را انجام می دهد؟.شاید این اتفاق بیفتد اگر جلوی کاراکترهای فیلم «انگل» اثر «بونگ ژوان هو» را بگیریم .به نظر می‌رسد که چنین کاری بسیار هوشمندانه است اما در واقعیت شاید احمقانه‌ترین فکری باشد که به ذهن ما خطور می‌کند.**

**به نظر می‌رسد که درسی که کارگردان بزرگ کره‌ای در فیلم انگل می‌خواهد به ما بدهد ،شامل این موضوع است که تئاتر بدون باز تولید و تعریف اتفاقات رخ داده و به صرف تقلید از واقعیت رخ نخواهد داد.و این یک نیاز حیاتی برای تئاتر است .اما چه زمانی اتفاقات غیره منتظره در زندگی‌ ما را با این نیاز مواجه می‌کند؟**

**تنزل دادن مسئله‌ی تئاتر به یک پدیده کاملاً شنیداری و دیداری، تنها کج فهمی را در رابطه با تئاتر نشان می دهد که این کج‌فهمی خود را برای قرن ها با روشی هژمونیک بر تئاتر تحمیل کرده است - اما مسئله‌ی تئاتر شنیدن و دیدن نیست،شاید در این لحظه به خودمان بگوییم : «خوب ، خوب ، تو می‌توانی هر گونه که دلت می‌خواهد فکر کنی ،اما در این لحظه‌ی نفس گیر ، پخش ویدئو تنها چیزی است که ما در دسترس داریم» در واقع با این دیدگاه ما شدیدا در اشتباه هستیم.**

**چرا که تئاتر سلاحی به مراتب تاثیرگذار تر دارد ، و آن تخیل است ، تخیل همان چیزی است که امروز زندگی بحران‌زده‌ی ما به آن نیازمند است.**

**تئاتر تقلید نیست بلکه یک اختراع است.در صورتی که این دیدگاه را که یک دیدگاه پروبلماتیک است را نپذیریم تئاتر می‌تواند سلاح تخیلش را از غلاف بیرون بکشد.من معتقدم برای اینکه تئاتر ،واقعا تئاتر باشد باید به ریشه‌ی یونانی خود«تئا» پشت کند، این شاید جالب ترین جنبه ماهیت آن باشد: کنش تئاتری از جنبه زبانی آن فراتر می رود و از طریق یک عملیات دراماتیک ، از جنبه بصری خود نیز فراتر می رود.زیرا بر خلاف دیدگاه مرسوم درباره‌ی تئاتر،تئاتر فقط نگاه کردن و گوش دادن به دیالوگهای بازیگرانی که روی صحنه حرکت می‌کنند نیست.تئاتر یک واقعه‌ی فیزیکی است که علاوه بر اینکه دیده و شنیده خواهد شد با پوست و استخوان عموم سر و کار دارد.این مهم که به صورت یک واقعیت محض پذیرفته شده است، به تماشاگران این امکان را می دهد که بطور شهودی احساس کنند که پیرامون ما ، چیزی فراتر از آنچه که می بینیم و می شنویم وجود دارد. چیزهایی که اغلب فراتر از چشم و گوش ما قرار گرفته‌اند ، دقیقاً به این دلیل که تصاویر و کلمات آنها را پنهان کرده‌اند.**

**تئاتر به ما می گوید واقعیت چیزی نیست که برای دیدن یا شنیدن ساخته شده باشد. واقعیت همان چیزی است که بیننده در بعضی مواقع با تخیل خود احساس می کند و خلق می کند. اما بینشی که در فرهنگ ما در مورد تئاتر وجود دارد ، دیدگاهی را که اینجا ما آن را مطرح نموده‌ایم در خود غرق کرده است،سوال این است که چگونه می‌توانیم این بینش را از غرق شدن در بینشی که فرهنگ ما از تئاتر دارد ،نجات دهیم؟**

**زمانی که ما از طریق یک وب‌کم به پیرامونمان نگاه می‌کنیم در می‌یابیم که هیچ‌گاه تئاتر به اندازه‌ای که امروزه در زمانی که همه‌ی سالنهای تئاتری تعطیل هستند ،در در زندگی ما حضور نداشته است.امروز ما می‌بینم که تئاتر مانند یک قهرمان در زندگی روزانه‌ی ما ظهور کرده است.اما این فقط به این دلیل نیست که جهان یک صحنه‌ی تئاتر عمومی است که در این صحنه تمام مردم در رویا زندگی می‌کنند ،رویاهایی که به ما کمک می‌کنند زنده بمانیم.دلیل واقعی این اتفاق فقط می‌تواند این باشد که شیوه‌های تئاتری همیشه در زندگی این جهان یک اصل و بنیاد بوده است.**

**شکسپیر ، کالدرون ، پیراندلو و برشت این را می دانستند ، اما همچنین - برای کسانی که دوست دارند تعمیق کنند ، اکنون که وقت خواندن دارند - می‌توانند کتابهای زیر را مطالعه کنند: اروین گفمن (صحنه های زندگی روزمره ، 1956). جان آستین (چه موقع بگوییم باید انجام شود ، 1962)؛ یا ویکتور ترنر (انسان شناسی اجرا1986.) ممکن است که ما آنها را درک نکنیم اما این مسئله زمانی شرم آورتر است که کسانی که تئاتر کار می‌کنند نمی‌توانند متوجه آنها شوند.**

**درست یک روز بعد از شروع قرنطینه ، ما شاهد این بودیم که به گونه‌ای بسیار خودجوش کنسرتهایی در بالکنهای منازل شکل گرفت و همچنین تشکیل گروههای کرال مجازی که آهنگهای محبوب را در فضای مجازی می‌خواندند و بازیهای بینگوی که بین همسایگان برگزار می‌شد و تونلهای نوری که به وسیله‌ی فلاش موبایلها در پشت بامها ساخته می‌شدند و چندین ابتکار دیگر که همه‌ی اینها فی‌النفسه یک تئاتر بودند.در اینجا در اسپانیا نیز در اوج بحران شاهد یک ز«cacerolada»عظیم بودیم (cacerolada:تظاهرات عمومی اعتراض با ماهیت اقتصادی - سیاسی یک شخصیت، که با برهم کوبیدن دو قاشق با یکدیگر و یا دو ماهی‌تابه با ریتمی مشخص اجرا می‌شد). این «cacerolada» درست زمانی روی داداد که شاه فیلپ ششم طی یک سخنرانی زنده‌ی تلویزیونی که به مناسبت ۱۸مارس ایراد کرد و برای مواجهه با این بحران مردم را به میهن پرستی دعوت کرد و از جامعه ،ملت و مردم سخن گفت بدون آنکه سخنی از فرهنگ بر زبان آورد او همچنین ، به این واقعیت نپرداخت که پدرش خوان کارلوس در بزرگترین جرم مالی که از زمان دیکتاتوری تاکنون تحت تأثیر سلطنت اسپانیا بوده است ، درگیر شده است. در نتیجه مردم خشمگین با یک ریتم هماهنگ بر ماهی‌تابه‌ها و قاشقها ضرب گرفتند تا به این طریق مراتب اعتراض و انزجار خود را به گوش شاه فیلیپ برسانند.این «cacerolada» به همان اندازه که موارد ذکر شده در بالا تئاتر هستند،ریشه‌ی تئاتر دارد..آیا عجیب به نظر نمی رسد که رسوایی هنگامی رخ داد که همه فقط درباره ویروس صحبت می کردند ، و این که بعد از دو روز دیگر هیچ کس در مورد آن صحبت نمی کرد ...؟ مونولوگ خالص با یک نتیجه قابل پیش بینی ، که از طرف حاکمیت ایراد می‌شد از بازی یک بازیگر ضعیف حکایت می‌کرد.اعتراض عمومی نه تنها بر عدم تناقض سیاسی تأکید داشت ، بلکه بر توانستن عملی ادعای قدرت خالص تئاتر تاکید می‌کرد.**

**کسانی که سخنرانی می کنند می دانند که زبان یک مولد بیکران جهانی است.نمایشنامه‌نویسان و سیاستمداران حرفه‌ای با استفاده از یک کلمه به جای کلمه دیگر ، در ذهن ما تصویری را ایجاد می کنند که به جای تصویری دیگر می‌نشیند و به نظر می‌رسد که او واقعیت را بیان می‌کند. در واقع این نمایشنامه‌نویسان و سیاستمداران اهمیت انتخاب کلمات را می دانند و از پتانسیل و خطرناک بودن آنها آگاه هستند. در اسپانیا ، در روزهای اخیر ، کنفرانس های مطبوعاتی به صورت دیجیتالی و از راه دور ، در اتاقهای تقریباً خالی ، جایی که سیاستمدار به تنهایی ظاهر می شوند ، برگزار می‌شود. -مانند پاپ ریز نقش در میدان متروکه سن پیر ، که صلیب بحران را حمل می کند-. سؤالات توسط روزنامه نگاران به کارمندی که قبل از آنکه آنها را به دست پاسخ دهنده برساند بررسی می‌کند و هر سوال باید از فیلتر این کارمند بگذرد،تحویل داده می‌شود. اما غالباً پاسخ سیاستمدار هیچ ارتباطی با سؤالی که از سوی روزنامه نگار مطرح می شود ،ندارد. سیاستمداران عموماً سوالات را با تکرار بخش هایی از سخنرانی که قبلاً خود ارائه کرده‌اند ، پاسخ می‌دهند.و کلمات کلیدی خاصی را تکرار می کنند و سایر مترادف را با اهمیت تر جایگزین می کنند.در حالی که سیاستمدار نگرش و لحن پاسخ دهنده را اتخاذ می کند ، اما تمام تلاش خود را می کند تا از پاسخگویی خودداری کند( مخصوصاً در مورد موضوعات حساس) و او از این زمانی که برای گفتگو به او اختصاص داده شده است، برای تقویت سخنرانی‌هایش استفاده می‌کند و از پاسخ دادن به هر سوالی طفره می‌رود. در حال حاضر نیز چون هیچگونه روزنامه‌نگاری نمی‌تواند در جلسات پرسش و پاسخ حضور پیدا کند ،در نتیجه امکان یک بحث واقعی وجود ندارد و این شکستی برای حرفه‌ی ژورنالیستی محسوب می‌شود. چیزی که در حال حاضر اتفاق می‌افتد برایمان بسیار غیره متداول است که ببینم سیاستمداری مانند یک بازیگر نقشی را بازی می‌کند که آن را به صورت ذاتی آموخته‌است.با این حال ، هیچ چیز سیاسی در این طرز رفتار وجود ندارد. دقیقاً به این دلیل که هیچ گشودگی به سمت اخلاق ، برای صمیمانه گفتگو کردن وجود ندارد. دیوار نامرئی ، آن چیزی که در تئاتر "دیوار چهارم" خوانده می شود ، این دیوار سکوی صحنه ، بازیگرها و تماشاگر ها وسیاست شهروندان را تقسیم می کند. شکست ارتباطات هم یک شکست سیاسی است و هم یک شکست تئاتری.**

**سیاستمداران از عناصر تئاتری در سخنرانیها و مصاحبه هایشان استفاده فراوانی می کنند. استفاده از تن صدا ، انتخاب حرکات ، ژستها ... برای برجسته کردن ویژگی های خاص موضوعی برای ارائه داده آن به دیگران ، ویژگیهای روانشناختی سیاستمدار و طریقه‌ی شخصیت‌سازی او را به ما نشان می‌دهد.که در تئاتر ما به آن «شخصیت‌پردازی» می‌گوییم.اما این هم برای سیاستمدار و هم تئاتر بسیار مهم است که بیننده شخصیت را به روشی خاص درک کند: قوی ، اقتدارگرا، کامل ، با رفتاری دوستانه ... آیا به آنچه در پس زمینه افرادی که در کنفرانس های ویدئویی در روزهای اخیر با آنها مصاحبه شده است، توجه کرده اید؟ کدام بخش از خانه آنها را به ما نشان می دهند ، چه عکس ها روی میز آنها ست، چه کتاب ها در قفسه های آنها وجود دارد(اگر کتاب وجود دارد) ، کدام اشیاء ، ریزه کاری ها ، صلیب ها ...؟**

**شخصیت‌پردازی داستانی نتیجه کنش و گفتاری است که فرد در طول یک داستان خاص با توسل به ترکیبی مصنوعی از عناصر داستانی از خود بروز می‌دهد. شخصیت عنصری هست که نویسنده و کارگردان آنگونه که خود می‌خواهند دیده‌شود، آن را به تماشاگران ارائه می‌دهند،نه چیزی بیشتر.داستانها و روایات تئاتری به همین شکل ساخته می‌شوند در واقع وقتی که ما طریقه‌ی ساختن این داستانها را بدانیم شاید بتوانیم یاد بگیریم که چگونه داستانهای زندگی روزمره را بشناسیم و آنها را حفظ کنیم،مخصوصا داستانهایی که وابسته به زبان هستند.**

**در این زمان‌های عاطفی هیچ چیزی خطرناکتر از لفاظیهای بی‌اساس نیست. در حال حاضر لفاظی ،هم گفتمان سیاسی و هم شهروندان را مورد تهاجم قرار می دهد.**

**لفاظی نوعی توزیع تصاویر پیش‌ساخته در مقیاس بزرگ است. وقتی رئیس جمهوری از "جنگ با ویروس" صحبت می کند ، او به صراحت از زبان نظامی استفاده می کند ، که بلافاصله ما را به ایده ی مبارزه بین دو اردوگاه باز می گرداند: اردوگاههای خیر و شر و طبیعتا در این میان ویروس در اردوگاه شر قرار گرفته است و ما در اردوگاه خیر ،پس طبیعی است که بگوییم :«ما برنده خواهیم شد،مطمئن هستیم».**

**این زبان به بخاطر کاربردش در خواندن ، طنز ، سینما ، تلویزیون و داستان پردازی به آسانی جذب می شود و به یک ایده واقعی که از کودکی به آن عادت کرده ایم ، پایبند است. دقت کنید: در خط سوم این مقاله ، من از «دست به اسلحه‌شدن متخصصان تئاتر» صحبت کردم و به نظر شما کاملاً طبیعی بود. چرا ؟ زیرا یکی از پایه هایی که ما داستانها و تاریخ‌مان را بر آن بنا می کنیم مفهوم "کشمکش" است. " یک تقابل وجود دارد: شخصیت اول چیزی را می خواهد و شخصیت دوم می خواهد جلوی آن را بگیرد. بنابراین مبارزاتی به وجود می آید ، و داستان این دو شخصیت داستان آن مبارزه است.**

**ما دائماً این داستان ها و تاریخ ها را می پذیریم زیرا همه ما در شرایطی پویا زندگی می‌کنیم که هر روزه این شرایط رادر ذهنمان طبقه‌بندی می‌نماییم: ما اهدافی داریم که باید به آنها برسیم ،و در این راه مشکلاتی را که مانع از دستیابی ما به آن اهداف می‌شود را باید حل کنیم. بنابراین زندگی ما پر از کشمکش است ، دقیقاً مانند کتابچه های راهنمای نویسندگان تئاتر. و اگر زندگی خودمان را به عنوان یک کشمکش در نظر بگیریم ، جهان برای ما به دو جبهه‌ی خیر و شر تقسیم می شود و ما می خواهیم در کنار خوبی ها باشیم ، که اتوماتیک‌وار باعث می شود فکر کنیم که ما آدم های خوبی هستیم. قبول کردن "طرف بد" برای مابسیار دشوار است.**

**لفاظی نیز کمک می‌کند که: تا ما متقاعد شویم که آدمهای خوبی هستیم. افراد خوبی که متحد با هم برای یک هدف خوب می جنگیم. مشکل اکنون این نیست که ما برای یک هدف خوب نمی جنگیم ... مسئله این است که: چه کسی می گوید ما باید در مورد "مبارزه" و "هدف" صحبت کنیم؟ یک ویروس در حال شیوع است ، خوب؛ اما "جنگ" یا "شکست" به چه معنی است؟ به چه معنا می تواند یک بیماری "دشمن" باشد؟ آیا واقعاً لازم است که در باره‌ی یک پدیده طبیعی مانند پاندمی، از جنگ سخن بگویم، در حالی که معمولاً جنگ یک پدیده‌ی طبیعی نیست ، بلکه برعکس یک اتفاق کاملاً انسانی است.**

**گفتارها بی‌ضرر نیستند**

**آنها تصاویری را در ذهن ما ایجاد می کنند که که این تصاویر با تصاویر دیگری ارتباط برقرار می کنند و کلمات ذهن دیگری را به یاد می آورند که تصاویر دیگری را بیرون می کشد.نتیجه همه اینها تصویر مشخصی از جهان است ، چیزی که یک زبان شناس آلمانی برای معرفی این نوع بینش از واژه‌ای نامأنوس به نام Weltanschauung استفاده می‌کند.(اگر این کلمه افتضاح به نظر برسد ، بگذارید به شما بگویم که آلمانی ها یک کلمه 63 حرفی برای نشان دادن یک قانون غیر ضروری در برچسب کنترل کیفیت گوشت گاو دارند: rindfleischetikettierungsuberwachungsaufgabenubertra**

**این اصلا شوخی نیست)**

**Weltanschauung جهانبینی است که در آن ما جهان را مانند میدان نبردی می‌بینیم که خود سربازهای آن میدان هستیم.می دانم که ترسناک است ، اما اغلب این اتفاق می افتد. و کسانی که عضو تیمهای ورزشی هستند می‌دانند که نکته چیست؟خوب ، ما آموخته‌ایم همیشه در یک مبارزه‌ی بسیار رقابتی و احمقانه باشیم. به ویژه در محل کار ، که اساس فعالیت اقتصادی ما است و مبتنی بر یک جنگ دائمی است و این جنگ در یک میدان بزرگ به نام بازار شکل می‌گیرد.اما می‌توان اینگونه نیز درباره‌ی وضعیت صحبت کرد : به عنوان مثال ، زمانی که مردم سربازها را با یونیفورمهای نظامیشان در خیابان می‌بینند با وجود اینکه این سربازها حکم قانونی برای حبس کردن آنها در خانه‌هایشان را دارند احساس آشفتگی نمی‌کنند .من نمی گویم این که ماندن در قرنطینه‌ی خانگی در حال حاضر فایده ای ندارد (علاوه بر این که در این مقاله زیاد تاکید نمی‌کنم) ، و همچنین معتقد هم نیستم که سربازانی که در این روزها وظایف خدمات عمومی را بر عهده گرفته‌اند انسانهای خوبی نیستند....**

**اما**

**اما شما باید باهوش باشید و به خود بگویید که اگر امروز این وضعیت کمی عجیب را بپذیریم ، بدیهی نیست که در آینده مجبور به پذیرش مجدد آن باشیم. چه بسا به دلایلی دیگر ، این وضعیت تکرار شود. چرا که این نیاز به حبس ‌شدن از کجا به امروزمان آمده است؟ آیا این یک ضرورت مطلق است (هیچ آلترناتیوی وجود ندارد) یا نسبی (می توانست آلترناتیوهای دیگری وجود داشته باشد اما ما این کار را اشتباه کردیم)؟ ما آزاد هستیم که فکر کنیم این "ضرورت" به معنای امروز است که نمی توانیم تعدادی آزمایشات مناسب انجام دهیم ، تجهیزات حفاظتی کافی نداریم و ساختارهای بیمارستان ما آماده مقاومت در برابر پاندومی نیستند. - آیا کسی کاهش بودجه بهداشت عمومی دهه های گذشته را به خاطر می آورد؟ و ما آزاد هستیم که فکر کنیم ، هرچه ممکن است نگران کننده باشد ، سلامتی نه تنها یک موضوع آسیب شناسی جسمی است بلکه یک موضوع آزادی ذهنی و آسیب‌شناسی خوشبختی است. البته مسئله این است که یک آسیب شناسی جسمی از نظر علمی قابل اثبات‌تر است ،تا یک آسیب،شناسی ذهنی و خوشبختی.**

**امروز به ما گفته می شود که باید تلاش کنیم و بخشی از خوشبختی خود و بخشی از حقوق اساسی خود را واگذار کنیم (مانند آزادی رفت و آمدها) ، به واسطه‌ی اینکه چیز بسیار بیشتری به ما وعده داده شده است (بازپس گیری شیوه زندگی قدیمی ما). درست است ، من اپیدمیولوژیست نیستم که با داده های علمی سر و کار داشته باشم ، اما من به عنوان یک هنرمند تئاتر که با داده های زبانی کار می کند ، می توانم توصیه ای ارائه دهم تا مراقب باشم که این موضوع وارد جهانبینی Weltanschauung نشود.زیرا مطمئناً این اتفاق خواهد افتاد - و اغلب در گذشته نیز اتفاق افتاده است ، اما هیچ کس دیگر آن را به یاد نمی آورد - در این لحظه که از شما خواسته می شود که به خاطر سود آینده یک بار دیگر از حقوق اساسی خود صرفه‌نظر کنید،و خوشبختی فعلی را قربانی پاداشی کنید که بعدا به شما اعطا خواهد شد. آیا اینها چیزهایی نیستند که قبلا شنیده‌ایم ؟حال ، دلیلی که ما باید مراقب باشیم این است که وقتی این وضعیت پیش آمد ، فکر می کنیم طبیعی است کمی ساده تر باشد. و پذیرفتن آن کمی آسان تر است ، زیرا قبلاً سابقه ای وجود داشته است.**

**هنگامی که من در برلین یا بوئنوس آیرس زندگی می کردم ، گاه به این فکر می کردم که اگر 30 سال در آلمان نازی یا آرژانتین تحت دیکتاتوری نظامی بودم ، چه می کردم؟ شاید این احساس ناراحتی ناچیز که امروز احساس می کنیم در حالی که در خانه محبوس شده ایم ، برای ما مفید باشد تا بتوانیم وضعیت کسانی را که در "حالت استثنائی" دائمی زندگی کرده اند تصور کنیم. آن لحظه که کسی که رئیس جمهور است می گوید: "ببخشید ، اما اکنون واقعاً مجبور هستم که همه کارها را خودم به تنهایی انجام دهم ، صبور باشید. اطاعت و اعتماد کنید و همه چیز نتیجه خواهد گرفت. "بدیهی است که این یک مقایسه نیست، اما شاید این احساس عدم آزادی ، که ما در یک سطح حداقل و سطحی زندگی می کنیم،می تواند به ما کمک کند تا تصوری از زندگی که سایر افراد مجبور بوده اند در دوره هایی از زندگی تجربه کرده باشند، داشته باشیم ، واقعیت الزام ماندن در خانه ، ممنوع بودن انجام برخی فعالیتها ، محدودیت حرکات ، اعمال قوانین خاص و احترام به یک نیروی پلیس ... اگر شما تجربیات بیشتری نسبت من در باره‌ی آنچه در بالا ذکر شد ،دارید،یادآوری کنید،حتی اگر هرگز آنها را ندیده باشم. به این همدلی گفته می شود و می تواند نوعی شناخت ایجاد کند.**

**کتابهای آموزشی تئاتر پر از این تجربیات است.این یک چیز طبیعی است ، زیرا که ما این عمل را به گونه‌ای غریزی انجام می‌دهیم.این است که خودمان را جای دیگران قرار می‌دهیم و از آنها تقلید می‌کنیم ، مانند زمانی که کودک بودیم. ما یاد گرفته‌ایم در طول زندگی وانمود کنیم که مانند بزرگسالان اطرافمان هستیم. تئاتر کاری جز بهره برداری از این فرآیندهای تقلیدی انجام نمی دهد. خوب ، اگر به عنوان مثال ما این تلاش تقلیدی را انجام دهیم ، می توانیم درک کنیم پذیرفتن محدودیت آزادی های شخصی ‌مان چقدر آسان است ، به شرطی که به عنوان یک نیاز این امکان ساده را احساس کنیم. و شاید ما چنین شرایط خارق العاده ای را که این افراد پذیرفته اند ، پیدا نکنیم. برعکس ، آنها کمی طبیعی تر به نظر می رسند. خطرناک عادی. و چه بسا به ما کمک کند وقتی این موارد به طور خطرناکی برگردند.**

**آیا از تئاتر می‌توان برای این کار استفاده کرد؟**

**قطعا من می‌گویم بله.این خطرآمیزی باعث می‌شود که سرانجام شما بپرسید که منظور ما از وضعیت اظطراری چیست؟ "اضطراری" کلمه ای است که در سالهای اخیر بسیار آن را شنیده ایم.**

**مثلاً وقتی از "اورژانس بشردوستانه" یا "وضعیت اضطراری آب و هوا" صحبت می‌کردیم ، این واژه را شنیده‌ایم. به نظر می رسد یک قرن از آن زمان گذشته است ، درست است؟ حتی اگر این مواقع اضطراری به مراتب پایدارتر و خطرناک تر از شرایط اضطراری سلامتی باشد که ما در حال تجربه‌ کردن آن هستیم ، واکنش ما نسبت به آنها عملاً صفر بوده است ، اشاره‌ی من به آن دسته از عکس‌العملهایی نیست که روزانه نسبت به تماسهای اظطراری که ربطی به به زندگی انسانها ندارد ،صورت می‌گیرند.با این حال به نظر من این شرایط اضطراری تأثیر بسیار کمی در زندگی ما داشته است.**

**این ممکن است به این دلیل باشد که امروزه استدلال کردن در دوره های بسیار کوتاه برای ما ساده تر از استدلال کردن دراز مدت است. در Weltanschauung ما عمیقاً این ایده نفوذ کرده است که بهتر است سریع ، انعطاف پذیر ، کارآمد باشیم و سریعاً با تغییرات ناگهانی سازگار شویم ، بدانیم که چگونه باید تغییر شکل دهیم تا بتوانید با زمان و به خصوص تولید هماهنگ شویم، حدود چهل سال پیش ، یک فیلسوف فرانسوی به نام ژان فرانسوا لیوتار در عصر پست مدرنیته گفته است که پروژه های بزرگی که زندگی ما را تنظیم می کنند ، دیگر برای ما ساخته نشده‌اند.**

**یکی از پیامدهااین است که ما به دنبال حل و فصل فوری مناقشه هستیم و دیگر اینکه ما نمی خواهیم با تعیین اهداف و تدوین استراتژی های بلند مدت زندگی خود را شکل دهیم. ما عادت به انجام دادن پروژه‌ها را از دست داده ایم؛ ما به نسل های آینده فکر نمی کنیم بلکه فقط به فکر خودمان هستیم. این یک چیز طبیعی است: جامعه ای که ما در آن زندگی می کنیم این را از ما خواسته است؛ و الگوی اقتصادی است که جامعه‌ی ما را که در آن زندگی می کنیم اداره می کند.**

**آیا تصاویر بعضی از مزارع را دیده‌اید که شیر بزها را مستقیماً به فاضلاب می‌ریزند،دلیل این کار اینست که تولید کنندگان پنیر دیگر حاضر به خریدن شیر نیستند،این شیرها به علت اینکه پاستوریزه نیستند در طی دو روز خراب خواهند شد و دیگر قابل استفاده نخواهند بود.این فقط یک نمونه روستایی است ، اما این موارد در مقیاس بزرگ نیز اتفاق می افنتد. اقتصاد ما مبتنی بر سرعت است ، جریان های اقتصادی و مالی و همچنین تولید و مصرف بسیار سریع هستند تصور راه حل های اضطراری بشردوستانه یا متوقف کردن گرم شدن کره زمین ، شامل اقدامات بسیار بزرگ ، خیلی آهسته ، بیش از حد گیج کننده یا بسیار پیچیده است ، و شاید سال ها هیچ نتیجه ملموسی در بر نداشته باشیم. این بسیار وحشتناک است: ما روی نتایج ملموس وسواس خاصی داریم. ما داده و آمار می خواهیم. هر روز اطلاعات و آمار را از طریق اخبار دریافت می کنیم و حتی درباره‌ی این بیماری همه گیر تنها به سوالی درباره‌ی آمار و ارقام بسنده می‌کنیم. چرای تا این اندازه پی‌گیری ارقام و داده‌ها برای ما جالب هستند؟به عقیده‌ی من در دست داشتن داده‌ها و ارقام باعث می شود احساس کنیم که همه چیز را تحت کنترل داریم. و اگر احساس کنیم همه چیز تحت کنترل است ، از آنها کمتر می ترسیم.**

**این ایده ، که در تاریخ به عنوان حداکثر انحراف جریانهای مثبت گرایانه نشان داده شده است ، بخشی از فرهنگ ما وWeltanschauung ما است. هر چیزی که قابل اندازه گیری ، تعریف‌پذیری و تناسب پذیری باشد ، برای ما بهتر از آن است که از اندازه گیری ، تعاریف و درک مان فراتر برود. از زمان ارسطو (که فقط این شهود درخشان را برای شکستن نظریه های استاد خود افلاطون شکل داده بود) ، همه ما کمی ماده‌گراتر شده‌ایم . دوست داریم همه چیز را کنترل کنیم. و وقتی می فهمیم که در وجود انسان همه چیز قابل کنترل نیست (همه ما عاشق شده ایم) ،با یک بحران مواجه می‌شویم .برای جلوگیری از تجربه های بد ، سعی می کنیم زندگیمان را سامان ببخشیم. مگر قرار نبود یک روز در ماه جهان را برای بهبودی شرایط آب و هوا و انتشار اکسیژن متوقف کنیم ؟ فقط یک ماه پیش ، آیا این یک اتوپیای فوق العاده نبود که هیچ کس فکر نمی کرد ممکن باشد؟ امروز جهان به دلیل ترس وحشتناکی که عامل آن شیوع یک ویروس است،ما را بر سر چیزی غیر قابل اندازه گیری، غیره‌قابل درک و غیره قابل تعریف قرار داده است ، این جهان به ناگاه یک شبه متوقف شده است.**

**حالا اگر به خودی خود شگفت انگیز نباشیم ، چه چیزی داریم؟ شگفتی این شهرهای خالی و ساکت هستند، همچنین شگفت‌انگیزتر این است که نمی‌دانیم فردا چه اتفاقی خواهد افتاد.در ماهها و سالهای آینده چگونه زندگی خواهیم کرد؟آیا اقتصاد ما دچار بحران خواهد شد؟اگر اقتصادمان زمین گیر شود چه بر سرمان خواهد آمد؟آیا سبک زندگی‌مان تحت تأثیر این بحران دچار تحول ناگهانی خواهد شد؟ می‌دانم که کمی ترسناک است ، مانند ترک کردن همه‌ی آن چیزهاییی که قبلا می‌شناختیم و دیگر اثری از آنها باقی نمانده است. اما نگران نباشید آنچه اینجا من مطرح می‌کنم اصلا پایه‌ی علمی ندارد.فقط یک پرواز شاعرانه است. و این پرواز شاعرانه همان چیزی است که تئاتر به شدت به آن وابسته است.**

**واقعیت این است که جهان در حالت اضطراری دائمی قرار دارد. من قصد داشتم که بنویسم "دنیایی كه در آن زندگی می كنیم" ، اما در واقع جهانی که در شرایط اضطراری دائمی است ، همان جهانی نیست كه ما در آن زندگی كنیم. برعکس ، جهانی که در شرایط اضطراری قرار دارد "دنیایی است که ما در آن زندگی نمی کنیم" و این نفی ضروری است تا بتوانیم زندگی خود را ادامه دهیم. به نظر می رسد ، برای زندگی ، ما باید به طور مداوم این جهانی را که در شرایط اضطراری است فراموش کنیم و به افکار دیگری بپردزایم در غیر این صورت ، وجود ما قابل تحمل نخواهد بود.**

**چه کسی از ما می تواند در صلح زندگی کند وقتی که می داند زندگی ما فقط به این دلیل امکان داشته است که زندگی دیگران را انکار کرده‌ایم؟ در مقابل افرادی که می‌توانند زندگی خود را حفظ کنند افراد بی‌شماری هستند که قادر به حفظ زندگیشان نیستند، اگر که امروز اروپا ثروتمند است ، فقط به این دلیل است که اکثر قاره های دیگر فقیر هستند ، ما برای ساختن این زندگی و این جهان قرنها است که قاره‌های آنها و زندگیشان را ویران کرده‌ایم. اگر جهان اولی در کار باشد، به این دلیل است که کسانی وجود دارند که لزوماً باید دوم و سوم باشند ، در غیر این صورت این تمایز به چه شیطانی خدمت می کند ...؟**

**در زندگی روزمره ما باید همه اینها را فراموش کنیم ، باید "وانمود کنیم" که وجود ندارند. و این "وانمود کردن" در نهایت ، شاید مهمترین عمل تئاتری باشد. داستان پایه و اساس همه چیز است. داستان متعلق به آن سنت از هنرهای نمایشی است که ما را به پنهان کردن واقعیت ظاهری پشت سر حقیقت ، به وسیله‌ی عناصر داستانی، دعوت می‌کند. در راستای این فکر ، زندگی در پشت بازسازی خود در صحنه و هوشیاری بازیگر در پشت شخصیت آنها پنهان شده است. تماشاگر این قرارداد را پذیرفته‌ است ، او می بیند تئاتر چه چیزی را به او نشان می دهد ، و آن را مانند واقعیت "اگر این بود" دریافت می کند. هرگز فراموش نکنید که این فکر که می‌گوید آنچه مهم است توهم است کاملا صحیح نیست. چرا که با این ایده ما می پذیریم آنچه را که واقعی است نادرست بدانیم. و ما فقط وقتی به تئاتر می رویم این کار را نمی کنیم. ما نیز وقتی خارج می شویم این کار را می کنیم و این مسئله می تواند مشکل ساز باشد.**

**در طول تاریخ ، روش های دیگر‌ی از تفکر که شیوه‌های جدیدیی را برای دیدن چیزها ارائه کرده‌اند ،ظاهر شده‌اند. اندیشمندانی مانند فردریش نیچه یا آنتونن آرتو در خاستگاه آیینی تئاتر یک ارتباط ضروری با واقعیت را جستجو می‌کردند که بدون واسطه و به گونه‌ای مستقیم که از هیچ فیلتری نگذشته باشند به تماشاگران ارائه کنند.این در حالیست که برشت برخلاف آنها این واسطه را در کارهایش حفظ کرد اما حفظ این واسطه را با نشان دادن مکانیسمی مختص به کارهای خودش که از سوی تماشاگران نیز قابل پذیرش بود انجام داد،در واقع برتولت برشت با این مکانیسم به صراحت اعلام کرد که تئاتر یک پدیده‌ی مصنوعی است .در مکانیسم برشتی تماشاگر به وضوح می‌بیند که یک داستان چگونه ساخته می‌شود،در نتیجه باور کردن داستان نیز برای آنها آسانتر بود و مهمتر از آن می‌دانستند که خطرات متعاقب آن چه چیزهایی هستند.اما با اینوجود تفاوت چندانی بین آرای این سه نفر درباره‌ی اینکه تئاتر باید در یک اضطرار غرق شود نیست.**

**والتر بنیامین فیلسوف آلمانی که شدیدا تحت تاثیر تئاتر و بلاخص برتولت برشت بود در یک مقاله‌ی کوتاه با عنوان« اثر هنری در عصر بازتولید مکانیکی» مقایسه‌ی جالبی بین جادوگر و پزشک انجام می‌دهد. در اندیشه‌ی بنیامین جادوگر کسی است که با هاله‌ای از رمز و راز احاطه شده است و بیماران را از راه دور معاینه می‌کند ،در حاای که پزشک این فاصله‌ی بین خود و بیمار را حذف می‌کنند و مانند یک انسان در برابر انسانی دیگر حاضر می‌شود در واقع او متکی بر مهارت فنی خود عمل می‌کند نه مانند یک جادوگر که این کار را از طریق ماوراءطبیعه انجام میدهد.**

**من می خواهم به شما بگویم که این لغو فاصله‌ها واقعاً چیزی است که تئاتر را از سایر اشکال هنری متمایز می کند. زیرا تئاتر حضور فیزیکی چندین بدن در یک فضا‌ی واحد است: بدن بازیگران و تماشاگران. و به همین دلیل من در ابتدای این مقاله به شما گفتم كه ما باید فراتر از این ایده بیاندیشیم كه تئاتر را صرفاً به گوش کردن و دیدن محدود می كند ایده‌ای که خود را از تجربه کردن رها می كند از نظر من کاملا غیر منطقی است چرا كه این تجربه همان زندگی است. و در زندگی چیزی انسانی‌تر از نزدیکی وجود ندارد.**

**پس بیایید اطمینان حاصل کنیم که آنها وقتی این ویروس تمام شد ، انسانیت و نزدیکی را از ما دور نمی کنند. ما در حال عادت کردن به این تفکر هستیم که می توانیم از راه دور کارهای خوبی انجام دهیم ، حتی زمانی که در خانه حبس شده‌ایم. درست است ، اما این یک ایده بسیار محدود و محدود برای "انجام کار خوب" است. ما در حال عادت کردن به این ایده هستیم که می توانیم بدون تشکیل جلسه با یک گروه صحبت یا سخنرانی کنیم. در حالی که حضور فیزیکی یک آکساسوار پر اهمیت است. بیایید مراقب باشیم که فکر نکنیم که یک جامعه می تواند از راه دور ،به صورت آنلاین ، از طریق تصاویر و صداها و بدون حضور فیزیکی فعالیت کند.ما در حال عادت کردن به این تفکر هستیم که حتی اگر زمانی که آسمان صاف است در خانه بمانیم.این خیلی بد است که فکر کنیم می توانیم این عطش وحشتناک برای بیرون رفتن را سرکوب و عقب نگه داریم. ما در حال عادت کردن به این تفکر هستیم که خودمان را سرکوب کنیم برای این که ایمنی بدنمان، ضعیف ، در معرض خطر ،شکننده ونیازمند حفاظت است. بیایید مطمئن شویم که این بحران در طرز تفکر و دیدگاهمان اختلال ایجاد نمی کند ، در غیر این صورت بسیار بد خواهد بود. در غیر این صورت واقعاً ضعیف و شکننده خواهیم بود ، ما به حمایت کسی احتیاج خواهیم داشت ، و سپس به خواست خود کنترل خواهیم شد.**

**بیایید در اسرع وقت برای پر کردن فضاهاییی که امروز خالی مانده‌اند و این فاصله‌ها که امروز ما را از هم جدا می‌کنند و در این وضعیت اضطراری به صورت یک ضرورت در آمده‌اند که بشریتمان را تهدید می‌کند،تلاش کنیم . فراتر از همه‌ی اینها بیایید از همه‌ی پزشکانی که با جان خود مانند یک بازیگر خوب برای نجات این بشریت بازی می‌کنند تشکر و آنها را تشویق کنیم.در واقع آنها اینگونه حضورمان را در جهان معنا می‌بخشند.**

**آیا این تئاتری‌ترین پایانی‌است که می‌توان متصور شد؟**

**منبع: https://www.comediedecaen.com**

**عنوان اصلی: De l’urgence du théâtre au temps du coronavirus**